

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکته‌ای برای توضیح محل نزاع در بحث اضطرار به حرام

بحث در این تنبیه بود که، کسی که در وسط يك زمین غصبی قرار می‌گیرد و اضطرار به خروج از این زمین غصبی دارد، خروج از این زمین غصبی، چه حکمی را دارد؟ در بحث گذشته حدود شش قول در این مسئله عنوان کردیم و اقوال را بیان کردیم. برای توضیح محل نزاع این نکته را لازم است که، گاهی اوقات کسی در زمین غصبی قرار می‌گیرد، اما اختیار بقاء در این زمین را ندارد، اضطرار به خروج از این زمین غصبی دارد، یعنی در این زمین مانعی وجود دارد که، سبب می‌شود که این شخص، حق ماندن در این زمین را، ولو در يك لحظه نداشته باشد.

اما فرض دیگر این است که کسی وارد در زمین غصبی شده، در این زمین غصبی هم می‌تواند عملاً باقی بماند و هم می‌تواند از این زمین غصبی خارج شود.

در اکثر کلمات اصولیین، بین این دو صورت فرقی گذاشته نشده، ولو اینکه قرائنی در کلماتشان وجود دارد که، ظهور در این دارد که، این فرض دوم را اصولیین بیشتر در اینجا مطرح کرده‌اند، یعنی کسی به سوء الاختیار، وارد زمین غصبی می‌شود، هم می‌تواند در آن باقی بماند، که خود این بقاء، عنوان غصب دارد و هم می‌تواند از آن خارج شود، که خود این خروج هم، عنوان غصب دارد.

اما در فرض اول که امکان بقاء در این زمین نیست، مثلاً فرض کنید، حیوان درنده‌ای در این زمین هست، که چاره‌ای جز خروج از این زمین ندارد.

برخی فرموده‌اند که: این فرض از محل نزاع خارج است، برای اینکه اینجا يك اضطرار عقلی است، راه هم منحصر به خروج است و غیر از خروج راهی ندارد، چه واجب باشد، چه حرام باشد، چه هر حکمی داشته باشد، این راهی غیر از خروج ندارد. فرموده‌اند که: اقوال متعددی که در مسئله وجود دارد، مربوط به فرض دوم است، که امکان بقاء در این زمین وجود دارد.

قید دیگری برای محل نزاع

برای محل نزاع قید دیگری را هم ذکر کردند که، محل نزاع جایی است که، اگر این شخص بخواهد خارج شود، مقدار زمانی که برای خروج لازم است، زمانی نباشد که، بعد از گذشت آن، اصل غصب منتفی شود. مثلاً داخل زمین غصبی رفته و بخواهد بیرون بیاید، نیم ساعت طول می‌کشد، اگر یقین دارد در این نیم ساعت و یا کمتر از آن، مالک این زمین را برای همه مباح می‌کند، در اینجا فرموده‌اند: این هم از محل نزاع خارج است.

در نتیجه باید در محل نزاع، دو قید را معتبر بدانیم؛ قید اول اینکه، همانطوری که خروج ممکن است، بقاء هم ممکن باشد، قید دوم این که، مقدار زمانی که برای خروج لازم است، در این مقدار زمان، غصب از بین نرود و الا اگر در این مقدار زمان، غصب بودن منتفی شود و از بین رود، این از محل نزاع خارج است.

پس شخصی که به سوء الاختیار، وارد در زمین غصبی شده، یا باید باقی بماند، «البقاء غصباً»، این هم خودش مصداق برای غصب است، یا باید خارج شود که، این خروج هم عنوان غصب دارد. محل بحث اینجا است که بگوییم: آیا این خروج، اجتماع امر و نهی است، هم مأمور به است و هم منهی عنه، یا فقط واجب است، یا فقط حرام، یا نهی فعلی ندارد، اما نهی سابق دارد، که مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند و همینطور آن اقوال شش‌گانه‌ای که در محل بحث قبلاً بیان کردیم؟

نقد و بررسی این دو قید در محل نزاع

ولی ظاهر این است که قید اول، گرچه عرض کردیم کلمات اصولیین، ظهور در همین فرض دوم دارد، که امکان البقاء هم هست، اما در فرض اول که امکان بقاء نیست، کسی که به سوء اختیارش، وارد زمین غصبی می‌شود و می‌داند که امکان بقاء در این زمین نیست، اینجا هم باید خارج شود و چه بسا اکثر این اقوالی که وجود دارد، در اینجا جریان هم پیدا کند. این خروج عنوان غصب دارد و مصداق برای غصب است و حرام می‌شود، کسانی که می‌گویند: خروج اضطراری حرام است، این امر را هم می‌توانند بگویند: حرام است. آن کسانی که می‌گویند: خروج اضطراری واجب است، این امر را هم می‌توانند بگویند: واجب است. آنهایی که مسئله اجتماع امر و نهی را بیان می‌کنند، در این فرض هم می‌توانند بیان کنند. بنابراین قید اول که بگوییم: محل نزاع جایی است که بقاء امکان دارد، دلیل روشنی بر این قید نداریم، ولو اینکه اکثر کلمات اصولیین، ظهور در همین فرض دوم دارد، اما محل نزاع منحصر به این نیست. محل نزاع جایی است که، کسی به سوء اختیارش وارد یک زمین غصبی شد و اضطرار به خروج پیدا کرد، که این اضطرار به خروج، عناوین و اسباب متعدد دارد؛ یک سببش این است که، می‌خواهد تخلص از حرام پیدا کند، سبب دیگرش هم این است که، بقاء برایش امکان ندارد و این هم یک سبب از اسباب اضطرار به خروج است. اضطرار به خروج عنوان محل بحث است. بنابراین قیدی که در کتاب منتقی الاصول به عنوان محل نزاع ذکر شده، به نظر ما قید اولش وجهی ندارد، اما قید دوم، له وجه و فرض این است که، اگر بدانند در این زمان غصب منتفی می‌شود، اصلاً اضطراری وجود ندارد و دیگر اصلاً در اینجا صدق اضطرار محقق نمی‌شود، پس قید دوم، قید صحیحی است.

نقد و بررسی نظریه آخوند(ره) بر وجود حکم حرمت قبل از ورود در زمین غصبی

برای روشن شدن بحث چند امر را باید مورد توجه قرار دهیم، تا به نتیجه روشنی برسیم. اولین مطلب این است که، قبل از آن که، کسی وارد زمین غصبی شود، چند حکم در اینجا داریم؟ از عبارات مرحوم آخوند(ره) استفاده می‌شود که، کسی که وارد زمین غصبی نشده، قبل از دخول در این زمین، سه حکم متوجه وی هست؛ حکم اول اینکه، «الدخول حرام»، حکم دوم، «البقاء حرام» و حکم سوم، «الخروج حرام». آیا این مطلب درست است یا نه؟ در ادله و روایات روشن است که چیزی به عنوان حرام بودن دخول، یا بقاء، یا خروج نداریم. در روایات نگفتند: «الدخول فی ارض الغیر حرام»، «البقاء فی ارض الغیر حرام»، بلکه آنچه داریم یک اصل کلی است که، «لا یحل لاحد عن یتصرف فی مال اخیه الا باذنه»، که از آن «الغصب حرام» را استفاده می‌کنیم. در اینجا وقتی که کسی وارد زمین غصبی شد، صدق عنوان غصب می‌کنند و حرام می‌شود، وقتی در آن زمین غصبی باقی ماند، باز صدق عنوان غصب می‌کند و می‌گوییم: حرام است، وقتی هم که می‌خواهد خارج شود، کثیری از اصولیین می‌گویند: این خروج هم صدق عنوان غصب می‌کند و حرام است. اما قبل از آن که وارد این زمین شود، چیزی بنام بقاء یا خروج نداریم، پس رد فرمایش مرحوم آخوند(ره) این است که، قبل از ورود به زمین غصبی، چیزی بنام حرمت البقاء و حرمت الخروج نداریم. مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند: این خروج به خاطر اینکه یک نهی قبلی داشته، مبعوض است و الان که اضطرار پیدا کرده، آن نهی قبلی را از بین می‌برد، اما ملاکش، که عبارت از مبعوضیت است، باقی می‌ماند. اما اصلاً قبلاً نهی راجع به خروج نداشتیم.

اصلاً ممکن است کسی وارد زمین غصبی شود و لذا ورود بمیرد، بعد که مرد می‌توانیم بگوییم: وی قبل از ورود، سه حکم داشته که با هر سه هم مخالفت کرده‌است؟ سه حکم ندارد، يك «الغصب حرام» داریم، باید ببینیم که کی محقق می‌شود.

نظر استاد محترم در این بحث

به نظر ما ورود در این زمین، مسلم مصداق غصب دارد و «الغصب حرام» گریبانش را می‌گیرد و وقتی هم که در این زمین ماند، باز «الغصب حرام» گریبانش را می‌گیرد.

البته باز در همین‌جا هم باید دقت کرد که، اگر کسی به خانه کسی رفت و در آنجا باقی ماند، دو حرام مرتکب شده، یا اینکه به همان حرمت البقاء فقط گریبانش را می‌گیرند؟ این بقاء يك امر عقلایی است، اگر هر روز باقی ماند، این يك حرمتی است، بنا بر اینکه احکام انحلال پیدا می‌کنند، لذا هر روز که باقی ماند، ضمان خاصی هم وجود دارد.

به محض ورود، حرام محقق می‌شود، چه باقی بماند، چه نماند، حال که باقی ماند، این هم يك حرام دوم، به این دو می‌توانیم التزام پیدا کنیم و در شرع هم همین‌طور است. مال مردم اینقدر محترم هست که، به مجرد اینکه پایش را در زمین غصبی گذاشت، غصب صدق می‌کند و حرام است. اگر هم باقی ماند، این عنوان دیگری دارد و حرام هم است.

بحث در مسئله خروج است که، آیا صدق غصب می‌کند یا نه؟ کسی که از زمین غصبی بیرون می‌رود، می‌توانیم بگوییم: «یصدق علیه الغصب»؟

بزرگان در اینجا می‌گویند: بله، «الغصب حرام» دلیل حرمتی است که، انحلال پیدا می‌کند؛ يك فرضش دخول است، يك فرض و مصداقش بقاء و يك فرضش هم خروج است. برای خروج هم باید پایش را در زمین غصبی بگذارد.

در این تامل داریم که، اگر گفتیم: بر این الخروج اصلاً غصب صدق نمی‌کند، یعنی در بین عرف و مردم، کسی که زمین غصبی را ترك می‌کند، این دیگر تصرف نیست و اصلاً دلیل «لا یحل لاحد عن یتصرف...» شاملش نمی‌شود.

علی‌ای حال اگر به تعریف غصب مراجعه کنید، هیچ کدام يك از تعاریفی که برای غصب ذکر شده، مخصوصاً آنهایی که غصب را به استیلاء معنا می‌کنند - که اصلاً تحقیق در تعریف غصب هم همین است - این کسی را که از زمین غصبی بیرون می‌رود، نمی‌گویند: استیلاء پیدا می‌کند.

اگر در تعریف غصب، تصرف را هم مطرح کنیم، آن تصرفی که در باب غصب مطرح است، تصرف ابتدائی است. اگر گفتیم غصب یعنی تصرف در مال غیر، مراد تصرف ابتدائی است یعنی کسی ابتداً جایی را تصرف کند، اما تصرف استدامه‌ای را، - استدامه‌ای نه به معنای بقائی - به معنای اینکه این منجر به از بین رفتن تصرف اولی می‌شود، عرف غصب نمی‌داند.

سه نوع تصرف داریم؛ يك تصرف ابتدائی داریم، يك تصرف بقائی و يك تصرف خروجی، در تصرف ابتدائی مسلماً غصب هست، تصرف بقائی هم استمرار و تاکید تصرف ابتدائی است، پس قطعاً غصب است، اما تصرف خروجی را که خودش موضوع تصرف ابتدائی را از بین می‌برد، عرف نمی‌گوید: غصب است و این را عنوان غصب نمی‌داند.

نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که، برای این خروج به نظر ما نهی قبلی وجود ندارد، حین الخروج هم مصداق برای ماهیت غصب نیست، تا يك نهی بالفعلی شاملش باشد.

سه مطلب اساسی برای بررسی در این بحث

سلمنا که غصب است - تا اینجا قبول نکردیم که اصلاً غصب است - و باید حکم حرمت الان گریبان این شخص را بگیرد، منتهی فرض کردیم که این شخص، اضطراب به خروج دارد الان و وقتی اضطراب پیدا کرد، دیگر مجالی برای اجتماع امر و نهی نداریم، برای اینکه این خروج، چون اضطرابی است، نمی‌تواند به حرمت فعلی حرام باشد، پس مجالی برای قول به اجتماع امر و نهی نیست.

از روز اول عرض کردیم، آخوند(ره) فرموده: اضطراب چه اختیاری، چه قهری و به سوء الاختیار باشد، وقتی اضطراب آمد، حکم

از بین می‌رود.

منتهی بحث مهم این است که، اگر حکم فعلی حرمت از بین رفت، مبغوضیت از بین می‌رود یا نه؟ ترتیب بحث را در نظر داشته باشید، به اینجا رسیدیم که، این خروج اصلاً حرمت ندارد، بعد فرض کردیم حرمت دارد و مصداق غضب است، اما حرمتش به خاطر اضطرار از بین می‌رود، آیا این خروج مبغوضیت دارد که، در اثر این مبغوضیت، شخص استحقاق عقاب پیدا کند؟ بفرض که مبغوضیت داشته باشد، آیا حالا که این خروج مقدمه برای واجبی قرار گرفته، این مبغوضیت از بین می‌رود یا نه؟ این دو مطلب اگر بررسی شود، عمده بحث روشن می‌شود و مطلب سوم این است که اصلاً مرحوم آخوند(ره) در این بحث هیچ حرفی از «قاعدة الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» به میان نیاورده و مرحوم نائینی(ره) این بحث را مرتبط به این قاعده کرده است.

فرموده: اگر بگوییم: «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» ما نحن فیه از مصادیق این قاعده است و حق با مرحوم آخوند(ره) است، اما اگر گفتیم: ما نحن فیه، ارتباطی به این قاعده ندارد، حق با مرحوم شیخ اعظم انصاری است، که فرموده: این خروج نه حرمت دارد و نه مبغوضیت.

و صلّی الله علی محمد و آلہ الطاهرین